

علی دانی من و اجرای نمایش مرده‌ها در تبریز



اینکه چگونه نمایش به شیوه مدرن خویش در ایران پا گرفت و نخستین گروه‌های تئاتری چگونه آغاز به کار کردند و یا اولین نمایش در کدام شهر بر صحنه آمد، و یا اصلاً نخستین نمایشنامه‌نویس ایران چه کسی بود، روایت‌ها مختلف است. اطلاعات من نیز در این عرصه ناقص است و نمی‌خواهم وارد این موضوع تخصصی شوم. اما در تاریخ تئاتر ایران از جلیل محمد قلی‌زاده (1869-1932 میلادی) به عنوان یکی از بازگشایان و پیشکسوتان این راه یاد می‌کنند. و نیز می‌دانیم که جلیل محمد قلی‌زاده به عنوان ناشر مجله طنز "ملانصرالدین" در ایران شهرتی به سزا داشت.

جلیل محمد قلی‌زاده به پیروی از روش انتقادی آخوندزاده توانست نمایشنامه‌هایی به رشته تحریر درآورد. از میان آثارش نمایشنامه‌ی اولولر (مرده‌ها) و آنامین کتابی (کتاب مادر) و همچنین "ماجراهای قریه داناباش" از شاهکارهای او هستند.

روزنامه "ملانصرالدین" یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین نشریاتی بود که چند ماه پیش از فرمان مشروطیت در تفریس آغاز به انتشار نمود. تاریخ اولین شماره این روزنامه را به هفتم آوریل سال ۱۹۰۶ رجوع می‌دهند. اولین شماره مجله، به گفته حمیده محمد قلی‌زاده، همسر جلیل محمد، در هزار نسخه چاپ شده بود. در نخستین روز مجموعاً ششصد نسخه آن به صورت تکفروشی و اشتراک فروخته شد. این نشریه نه تنها در آذربایجان شوروی، که در سراسر آسیای میانه و از جمله ایران خواننده داشت و به عنوان نشریه‌ی آزادی‌خواه نقش بزرگی در بیداری افکار عمومی داشت. و این را نیز می‌دانیم که جلیل محمد قلی‌زاده وقتی در رابطه با انتشار این نشریه، به مشکلات مالی دچار گشت و در رابطه با کشمکش‌های ناشی از درگیری‌های مسلمانان با ارامنه؛ آنگاه که مورد آزار قرار گرفت، یکسال در تبریز اقامت داشت.

و چنین بود که به زمان حکومت دمکرات‌ها در تبریز، ملانصرالدین یک سال در این شهر، به همت آزادیخواه و انقلابیون این شهر، انتشار می‌یابد. حمیده خانم، همسر میرزا جلیل قلی‌زاده در چگونگی ورودشان به تبریز می‌نویسد؛ "در همین روز، هواداران ملانصرالدین برای دیدن میرزا جلیل آمدند. روز بعد تعداد کسانی که به دیدار ما آمدند زیاد شد. سومین روز تعدادشان به ۶۰-۵۰ نفر رسید و ما به زحمت می‌توانستیم از میهمانان پذیرایی کنیم. در آن روزها حکومت دموکراتیک به رهبری شیخ محمد خیابانی در تبریز بر سر کار بود. برای میرزا جلیل، مصلحت دیدند که به دیدار او رفته و اجازه انتشار ملانصرالدین را بگیرد."^۱

شیخ محمد خیابانی در دیدار با میرزا جلیل به او قول می‌دهد که او را در انتشار ملانصرالدین یاری نماید. اولین شماره این نشریه در تاریخ اول اسفند ۱۲۹۹ و آخرین شماره آن، یعنی شماره هشتم، در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ در تبریز انتشار یافته است. این نشریه توانسته بود به صورت حیرت‌آوری توده‌های مذهبی را علیه ارتجاع مذهبی برانگیزاند. تا جایی که مردم بیسواد در هواداری از این نشریه به پا خاسته و با خرافات دین و دولت ارتجاعی درمی-

^۱ - حمیده محمد قلی‌زاده، "مونس روزهای زندگی، خاطراتم در باره‌ی میرزا جلیل محمد قلی‌زاده سردبیر مجله ملانصرالدین"، ترجمه: دلبر ابراهیم‌زاده، تهران، پژوهنده، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶-۱۳۷

افتادند. زنده‌یاد هما ناطق پژوهشگر و تاریخ‌نگار برجسته ایران در مقدمه خویش بر ترجمه نمایشنامه مرده‌ها می‌نویسد: "در دشمنی و پیکار با اهل شریعت، قلی‌زاده بر آن بود که تا مسجد و منبر بر پاست، مردم مسلمان در جهل مرکب خواهند ماند. استبداد دولتی هرگز از استبداد دینی جدا نیست".

محمد قلی‌زاده مبلغ افکار انقلابی بود؛ "جهان استثمار و استعمار را با رسوم و قوانین ظالمانه آن را به باد استهزا می‌گرفت و با تعصبات و خرافات مذهبی مبارزه می‌کرد. به قول خود "زخمها را می‌شکافت"، "تضادها را نشان می‌داد" و "پرده‌ها را بالا می‌زد" و خطاب به مردم واپسمانده و عاجز و بی‌هنر می‌گفت: "اگر شما آدم بودید، اگر غیرت و شعور داشتید، کدام ظالم جرئت می‌کرد که به حقوق شما دست دراز کند؟"²

از حوادث تاریخی این زمان در تبریز، یکی هم اجرای نمایشنامه "مرده‌ها" است که با حضور نویسنده آن و کمک وی اجرا می‌شود.

نمایشنامه مرده‌ها تصویری است از فقر و فلاکت زندگی مردم، به ویژه زنان، در پیوند تنگتنگ با احکام دین. این نمایشنامه که تحت تأثیر "نفوس مرده" نیکلای گوگول نوشته شده، داستان آخوندی شیادی‌ست به نام "شیخ نصرالله" که مدعی می‌شود می‌تواند مردگان را زنده کند. عده‌ای از عوام پیرامون او جمع می‌شوند تا شیخ، مرده‌ی آنان را زنده کند. بین مردم بحث است. بعضی دوست ندارند مرده‌ای زنده شود، نه به این علت که آن عزیز مرده‌ی خویش را دوست ندارند، بلکه به این جهت که اگر زنده شود، بخشی از پرونده فساد آنان نیز آشکار خواهد شد. زیرا زندگان به مردگان خیانت کرده‌اند و حال ترس از آن دارند که با زنده شدن، با آنان به تسویه حساب روی آورد؛ خیانت برادر به برادر، شوهر به همسر، همسایه به همسایه و دوست به دوست. شیخ با بهره از این موقعیت هر روز پولی به جیب می‌زند و مردم را با وعده‌هایی پوچ می‌فریبد. اسکندر مست (کیلی اسکندر) در این میان از جمله افراد نادری است که می‌کوشد پرده از شیادی شیخ نصرالله بردارد. مردم اما سخنان او را به این بهانه که آدمی مست است، نمی‌پذیرند. سرانجام اما پرده برمی‌افتد و سیمای ریاکار شیخ آشکار می‌شود. شیخ راهی جز فرار نمی‌یابد. در این هنگام است که اسکندر، مستانه بانگ برمی‌آورد: "مرده‌ها شما هستید، خودتان". به نظر نویسنده "تا موقعی که "شیخ نصرالله"ها از صحنه حیات مردم کنار نرفته‌اند، زنده شدن مرده‌های جاندار ممکن نیست. تا موقعی که ماسک و روپوش شیخ نصرالله‌ها پاره نشده، توده بی‌فرهنگ، به حقوق انسانی خویش آشنا نشده، اهمیت آن را درک نخواهد کرد."³

در پایان این اثر باز اسکندر است که با نشان دادن زنان حرمسرای شیخ نصرالله خطاب به مردم می‌گوید؛ "نگاه کنید... خوب هم نگاه کنید. با دقت بنگرید. در کتاب تاریخ این صفحه به یاد شما خونین است. آیندگان این کتاب را ورق زده، با دیدن این صفحه به یاد شما می‌افتند و می‌گویند؛ تف بر شماها". در صحنه پایانی این نمایشنامه اسکندر همچون دکتر در نمایشنامه "مجمع دیوانگان"، مردم را مرده خطاب می‌کند. او آرزوی زنده شدن همین مردگان را دارد تا زنده شوند، ببینند و به پا خیزند.

این نمایشنامه در سال ۱۹۲۱ در تبریز به نمایش گذاشته شد. حمیده همسر جلیل محمد قلی‌زاده در کتاب "مونس روزهای زندگی" در این باره می‌نویسد: ابوالفتح علوی برای به نمایش گذاشتن نمایشنامه "اولولر" از والی اجازه گرفت. به این مناسبت نشست بزرگ هنرپیشه‌گان و علاقه‌مندان در منزل ما برگزار شد. خود میرزا جلیل کار آماده نمودن پیس و انتخاب هنرپیشه‌ها را به عهده داشت. هنرپیشه‌ی معروف بیوک‌خان نقش اسکندر را بازی کرد. میرزا علی [علی آذری] نقش شیخ نصرالله را ایفا کرد. (او بعدها به همراه ما به باکو آمد. میرزا جلیل در آنجا برای او کار پیدا کرد). نقش کربلایی فاطمه را، لیزا هنرپیشه‌ی ارمنی، نقش نازلی را خواهرزاده میرزا جلیل و نقش جلال را پسر مرحوم ما مدحت بازی می‌کرد. در شهر تبریز تنها یک سالن تئاتر، آن هم در قسمت ارمنی‌نشین شهر بود. ما ساختمان تئاتر را برای اول ماه مه اجاره کردیم. قسمتی از بلیط‌ها را مطابق فهرست، توسط عسگرخان⁴ برای مؤسسات و رجال برجسته شهر فرستادیم. هنرپیشه‌ها نقش‌هایشان را با اشتیاق تمرین می‌کردند. اما ترس از برخورد و برای رعایت احتیاط قرار شد که هنگام رفتن روی صحنه با خود تپانچه داشته باشند.⁵

² - به نقل از؛ یحیی آریزپور، از صبا تا نیما، جلد اول

³ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ جلیل محمد قلی‌زاده، مرده‌ها، ترجمه هما ناطق، چاپ اول شهریور 1363. نسخه‌های این ترجمه را می‌توان در سایت‌های اینترنتی یافت. از این اثر ترجمه‌های دیگری از جمله توسط محمد پیغون نیز در دست است.

⁴ - عسگر خان قاسمزاده، یکی از روشنفکران که در تبریز به مجله ملانصرالدین کمک می‌کرد. او در سال 1921 به همراه جلیل محمد قلی‌زاده به باکو رفت.

⁵ - حمیده قلی‌زاده، پیشین

در واقع؛ بیوک خان نجوانی⁶، هنرمند مشهور آذربایجان و از نخستین کارگردانان تئاتر ایران، که از دوستان جلیل محمد قلی‌زاده و از میزبانان او در تبریز بود، موقعیت را با حضور نویسنده نمایشنامه مرده‌ها در تبریز مغتنم شمرده، تصمیم به اجرای آن می‌گیرد. نجوانی در جستجوی کسانی بود که بتوانند نقش‌های این اثر را بر صحنه تئاتر به خوبی اجرا کنند. در این جستجوهاست که علی آذری را برای اجرای نقش شیخ نصرالله برمی‌گزیند. علی آذری از آشنایان نزدیک بیوک خان نجوانی بود.

با قتل شیخ محمد خیابانی ادامه زندگی برای جلیل‌محمد در تبریز مشکل می‌شود. او در غم از دست دادن این پشتیبان آزادیخواه مینویسد؛ "همه جا دود است. در مجالس و منازل دود دخانیات و مشروب، در کوچه‌ها دود حمام، در مغنویات دود موهومات و خرافات، در روح و قلب دود کثافات... خلاصه ملت در میان دودها دارد خفه می‌شود؛ در حال خفگی منتظر نجات است. از کی؟"⁷

میرزا جلیل در همان روز اجرای نمایش تلگرامی از باکو دریافت می‌دارد که او را برای پذیرش پست "کمیساریای خلق" به باکو فرامی‌خواند. او در شماره هشتم ملانصرالدین که در 27 اردیبهشت منتشر شد، انگیزه رفتن خویش را به باکو و تعطیل شدن انتشار ملانصرالدین در تبریز را به همین شکل اعلام می‌دارد.

روز سوم خرداد سرانجام زمان حرکت فرامی‌رسد. حمیده خانم می‌نویسد؛ "...آشناهایمان دسته دسته آمده و با ما وداع کردند. آن روز منزل ما پر از آدم بود، در روز حرکت نزدیک به چهارصد نفر آمده بودند. ظهر روز 24 مه (سوم خرداد) در ایستگاه راه آهن بودیم، علیرغم ممنوعیت، بیست نفر برای بدرقه میرزا جلیل آمده بودند. دوستان میرزا جلیل خیلی صمیمی با ما وداع کردند. آنها میرزا جلیل را روی دستشان بلند کرده و سوار قطار کردند".

علی آذری پس از اجرای این نمایشنامه به همراه جلیل محمد قلی‌زاده مجبور به ترک کشور می‌شود. علی آذری در سال 1279 خورشیدی در تبریز به دنیا آمد و در سال 1921 به همراه جلیل محمد قلی‌زاده به باکو رفت. در آنجا تحصیل کرد و تا پایان عمرش در باکو در دانشگاه دولتی آذربایجان به تدریس مشغول بود. او چندین کتاب فارسی درسی را در دوران اقامت خود در باکو نوشته و انتشار داده است.⁸ آذری در سال 1966 به همراه همسرش، طاهره خانم هم زمان به دلایل نامعلومی که تا به حال روشن نیست در باکو فوت کردند. از مرگ مرموز او اکنون 51 سال می‌گذرد. در ایران فکر نمی‌کنم نامی از او به جا مانده باشد. مقدار زیادی کتاب، نوشته‌ها و تعدادی نامه از او نزد من است که امیدوارم روزی منتشر کنم. در این نوشته اما می‌خواهم با استناد به خاطرات او در اجرای نمایشنامه مرده‌ها چیزی کوتاه بنویسم.

بازیگران تحت نظر نجوانی نمایشنامه را برای اجرا به مدت چند ماه تمرین می‌کنند. در چند جلسه جلیل محمد قلی‌زاده نیز به عنوان مشاور حضور داشت. وقتی نمایشنامه حاضر شد، تماشاخانه‌ای واقع در محله‌ای ارمنی‌نشین برای اجرا انتخاب می‌شود. قرار بر این بود که اجرا در چند شب دوام داشته باشد. در سطح شهر تبلیغات مؤثر واقع می‌شود و در نخستین اجرا، جمعیت زیادی برای تماشای آن حاضر می‌شوند. و جالب این‌که شهردار شهر در شمار حامیان اجرای آن بود. و جالب‌تر از آن، حضور عده‌ای روحانی و همچنین زن در سالن بود.

در استقبال بی‌مانند از نمایشنامه و چگونگی اجرای آن، علی آذری سال‌ها بعد در نامه‌ای به تاریخ 28/ آذرماه 1343/ (19/ 12/ 1946) به خانواده‌اش در ایران می‌نویسد. "من در نامه [پیشین] از شادروان حاجی محمد آقای نجوانی که شخصیت بزرگ، فاضل و ادیب و آدمی نیکوکار بود و با حاجی دائی⁹ دوستی نزدیک داشت یاد کرده بودم. بدین معنی که در سال 1921 میلادی در ماه رمضان در تبریز در تماشاخانه ارمنی نمایشنامه "تولیلر" به تماشا گذاشته شد. من در این نمایشنامه نقش شیخ نصرالله را بازی می‌کردم. برای تماشا بسیاری از اهالی تبریز از آن جمله روحانیون آمده بودند. نمایش که تمام شد و پرده پائین آمد کم مانده بود که من هدف هجوم مشت‌های موهومات پرستان قرار گیرم. ولی از حسن اتفاق، مرحوم نجوانی در آنجا بود. وی این مطلب را درک می‌کند و مرا از چنگال آن‌ها رهائی می‌بخشد و مرا با خود می‌برد و الخ. یقین که شما این نامه را خوانده‌اید. اما من در آن نامه به آن مطلب اشاره نکرده بودم که در شب نمایش به پدرم (آخوند حاجی اسماعیل) می‌گویند چه نشسته‌ای امشب علی تو عملی مرتکب خواهی شد که به کلی بر ضد

⁶- بیوک خان نجوانی، فارغ‌التحصیل رشته هنرهای دراماتیک از آکادمی تفریس بود. جدش ایرانی و نجوانی بود. وی یکی از بنیان‌گذاران تئاتر نجوان بود. مدتی طولانی نقش‌های اول را در نمایش‌هایی که در این شهر برگزار می‌شد، بازی می‌کرد. پس از آن به باکو رفت و به فعالیت تئاتری خویش در این شهر تا انقلاب اکتبر ادامه داد. با مهارت به تبریز، در این شهر کلاس‌هایی برای آموزش هنر نمایش برپا داشت. در سال 1302 شمسی به اتفاق تنی چند "گروه نمایش آری" را تأسیس کرد که تا سال 1320 فعال بود. یحیی آری‌پور نویسنده کتاب "از صبا تا نیما" یکی از بازیگران و اعضای این گروه بود. حضور زنان در این گروه، نه تنها به عنوان بازیگر، حتا به عنوان مسئول گروه‌های کار، بسیار چشمگیر بود. نقش این گروه در تاریخ تئاتر ایران و به ویژه آذربایجان بسیار تأثیرگذار بود. این گروه طی بیست سال فعالیت آثار نمایشی بسیاری را به نمایش درآوردند و صدها هنرپیشه تربیت کردند. نجوانی در کنار کار تئاتر، در جمعیت "شیر و خورشید" تبریز نیز کار می‌کرد.

⁷- چکیده‌ای از زندگی و افکار جلیل‌محمد قلی‌زاده (ملانصرالدین)، ترجمه بهزاد آبادی باویل، نشر تلاش، تبریز، ص 26
⁸- اسامی پنج اثری که من از علی آذری در دست دارم، به این قرار است؛ "لغت‌نامه فارسی-روسی"، تاریخ انتشار 1940، چاپ در باکو. "منتخبات (به زبان فارسی)"، تاریخ انتشار 1941، نشر آذر، بادکوبه. "فرهنگ فارسی و روسی (پیوست منتخبات)"، تاریخ انتشار 1942، نشر آذر، بادکوبه. آموزش "زبان فارسی"، تاریخ انتشار 1959، باکو. آموزش "زبان فارسی"، تاریخ انتشار 1961، باکو.

⁹- دائی علی آذری

آئین دین مبین اسلام است. آنست که او خود را به محل تماشاخانه ارمنه می‌رساند که مانع از این کار باشد. ولی ازدحام به حدی بود که پدرم نتوانسته بود حتی به در تماشاخانه نزدیک شود.¹⁰

درباره سال اجرای نمایشنامه اتفاق نظر (سال ۱۹۲۱) موجود است ولی روز نمایش در جانی ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰، روز جهانی کارگر، و در جانی دیگر ماه رمضان نوشته شده است. به نظر می‌رسد که تاریخ نخست درست باشد، زیرا یازدهم اردیبهشت این سال مصادف با ۲۱ شعبان سال ۱۳۳۹ و اول ماه مه سال ۱۹۲۱ است. تاریخ هرچه باشد، این را می‌دانیم که این نمایشنامه در شهر بسیار مذهبی تبریز، در محله ارمنه به نمایش گذاشته شده، و این را نیز می‌دانیم که نقش شیخ نصرالله را علی آذری پسر یکی از آخوندهای معتبر تبریز بازی کرده است. و این نیز معلوم است که جلیل محمد قلی‌زاده خود تا پایان پرده سوم نمایش در سالن حضور داشت، در پیشبرد کار اجرای آن نیز در واقع نقش مشاور نخبوانی را برعهده داشت. با موفقیت بسیار و استقبال بی‌نظیر در اجرای نمایش، فردای آن روز مخبرالسطنه پنجاه تومان برای جلیل محمد قلی‌زاده می‌فرستد تا بین بازیگران تقسیم کند. و این در حالی بود که درآمد حاصل از فروش بلیط نیز بسیار خوب بود.¹⁰

در خاطرات علی آذری آمده است که او در ۲۲ سالگی در پی اجرای این نمایش به توصیه بیوک‌خان نخبوانی ترک وطن کرده و به همراه قلی‌زاده ایران را به قصد آذربایجان ترک می‌گوید.

علی آذری تا پایان عمر "ملانصرالدین" به عنوان یکی از همکاران آن نشریه، با نام‌هایی مستعار¹¹ در آن می‌نوشت. در خاطرات او اما هیچ اشاره‌ای به این‌که کار نمایش را در آن دیار پی‌گرفت یا نه، دیده نمی‌شود.

دوری او، پدر و مادر و تمام خانواده را در ایران داغدار کرده و در حسرت فرو برد. بیاد دارم مادرم هر روز بیاتی‌های آذری را در حین کار در حیاط و آشپزخانه در زیر زبان زمزمه می‌کرد و می‌گریست. و این را نیز می‌دانم که دائی محسن ما که تاجر بزرگ فرش در تهران بود تلاش زیادی کرد که دائی علی را به ایران بازگرداند. علی دائی نیز با این کار کاملاً موافق بود.

در سال ۱۹۶۴ به ما خبر رسید که دائی جان به زودی به ایران می‌آید. نمی‌دانم، شاید آن موقع تعداد مهاجرین یا پناهندگان ایرانی در خارج به اندازه امروز نبود یا شور و شوق حاکم بر خانواده ما بود که چنان طغیانی را بر پا کرد که هم اکنون مرا بیاد کتاب "۱۰ روزی که دنیا را لرزاند" اثر جان رید، می‌اندازد. تحت تأثیر شنیدن این خبر، به طور حیرت‌آوری کل خانواده ما از کوچک و بزرگ، از فامیل و همسایه گرفته تا آشنایان، در وجد و شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند. برای علی دائی در تهران یک خانه بسیار مجللی خریداری شد. تمام فامیل منازلشان را خانه تکانی کردند. مادر بیچاره‌ی من از خوشحالی هر روز حیاط و تمام خانه را جارو می‌کرد و در شوق بی‌پایان دیدار برادر، با گریه آواز می‌خواند. چه غذاهایی که می‌خواستند برای میهمان بپزند. لباس‌های تازه دوخته می‌شدند. وضعیت خارق‌العاده مثل حکومت نظامی حاکم شده بود. در گیرودار این خوشی‌ها بودیم که خبر رسید دائی علی نمی‌آید، هرگز نخواهد آمد. گفتند او و خانمش هر دو فوت کرده‌اند. به قول معروف تمام خاک عالم بر سرمان ریخت. چه شده؟ حالا چرا هر دو یکجا مرده‌اند؟ امکان پُرس‌وجو و یا تلفن و تلگراف و نامه نیز نبود. آن‌ها فرزندی نداشتند و ما نیز دوستان و آشنایانش را نمی‌شناختیم. وقتی دائی دیگرم محسن در همین رابطه، برای آمدن برادرش به وزارت امور خارجه ایران رجوع کرده بود، با مواخذه و سؤال -جواب دستگاه اهریمنی ساواک روبرو شده بود. دائی علی و خانمش طاهره با مرگ نابهنگام خویش تمام اعضای فامیل را به سوگ نشانند.

به نقل از "آوای تبعید" شماره ۲

• کتاب "علی تبریزی و نمایش مرده‌ها در تبریز" از سوی چاپخانه باقر مرتضوی منتشر شده است. آن را می‌توان از کتابفروشی‌ها تهیه نمود.

¹⁰- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ محمود رنجبر فخری، نمایش در تبریز (به روایت اسناد) از انقلاب مشروطه تا نهضت ملی نفت، تهران سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۳، صص ۵۸۷-۵۸۶

¹¹- علی آذری در خاطراتش در این مورد چنین می‌نویسد:

چند سالی به اجبار باکو را ترک کردم و از میرزا جلیل دور شدم. در این مدت معلم بودم. چه در "باتوم"، چه در "شامخور"، "قویا" "آبشرون" و روستای "غبدلیان" از حومه "صابرآباد"، همیشه صفات خوب و پسندیده میرزا جلیل و عشق بی‌پایانش را به خلق همچون سرمشق در قلبم حفظ کرده بودم. اگر "ملانصرالدین" را ورق بزنی، با نگاه به نوشته‌های من که با امضای "ادم شلوار پاره" (تومانی جریق)، "معدن ناموس" (ناموس معدنی)، "بیگ اوف"، "آن که زنش را طلاق داد" (آروادینی بوشایان)، "یک وری" (یانقنلجی)، و "زوار حاجی کند" (حاجی کند زواری) نوشته شده، عمق احساس من نسبت به میرزا جلیل دیده می‌شود.